

زواله شریسی یعنی وهر با نم

بگذارت دباشی نوروزی را با شوی که در روز از فریدون شهری  
منخوانند هم شروع کنند

۱۴

بوی یاران ابری کوزه بوی خاک  
ش غده های منته یاران غمورده پاک  
آسمان آبی دایر سپید

برگهای کز بید

در آفتاب الله همیشه مثلت غده های لایه لایه خرم باشی منگ

دیگر نه بکسی میگرم نه منبرم در وطن باشی چونکه در راه امید

در دلم نیست و خاسته ز ابروشی را برای امید روی سقلم دلم را ختم ام

غدا صبح زاده جان شکر خفلی قشنگی است لایه خورانه آفتاب منزه

انتخابر بیاد تو در کوی تو افتادم و عشق تو را ورم کرد در تو دع

بخواب بکاری شو فریدون شهری را در دو کفتم

ای دل سزای چه در ای در زگار

زواله شریسی یعنی بیش تر نیست

ش دی بی زانه چون مثل آبی است

ای در من از تو اگر نمانی برم

ای در بیغ از من که تا بینم تو را



از سر من گذشته است و اینها انتقام عمو! میدان حقیر، تنگم  
 خداوند پروردگار من است و اگر دوستی داد من تنگم عطا نمود  
 یاد میدانی که هر وقت این منتظر جواب کافی از من است  
 اقرار برای هر که چه را کافی یک جواب بخوانه انصاف هر چه خود را  
 زاده چون دم برایت یک تنگ شده بیاد یک "کاماندر وقت"  
 از دلت بگیر و بیاید با تو همه "کاماندر وقت" را برای عقل نموده  
 من اگر نروم دار بشودم همه دفعه آمده بودم. سلام مرا له  
 دولت من حضور می جمعه خانم و ستر خانم بر آن بچه های را در کرم  
 به رفتن به بیع سلام زادان من در هر را بر آن

باز هم وقتان من

۳۱۵۱۷۳